

بعضی از روزهای این تقویم در تکرار؛ عجیبند. عجیب؛ آن قدر که هر سال که می‌گذرد و به آن‌ها می‌رسی باز همان حال سال‌های پیش را داری و حسی غریب، ناباورانه تو را به پای سفره آسمانی این روز می‌کشاند. عرفه از آن روزهاست، روز توقف در سرزمین رحمت بی‌انتهای پروردگار مهربانی.

این روزهای دوست‌داشتنی تقویم، در دل پیدایش و حضور خویش فلسفه‌های دوست‌داشتنی‌تری دارند که «عرفه» نیز برای بودنش فلسفه‌هایی دارد:

۱. شیخ صدوق در کتاب «امالی» در روایتی از امام حسن (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرموده‌اند: «شخصی یهودی خدمت رسول خدا آمد، که از افراد دانای قوم یهود بود. او از پیامبر سوالاتی نمود که یکی از سوالاتش به این قرار بود:

«چرا خداوند به بندگانش امر نمود تا بعد از ظهر در صحرای عرفات وقوف نمایند؟» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ساعتی است که حضرت آدم (علیه السلام) در آن ساعت، مرتکب معصیت (گناه اولی) شد و خداوند بر امت من واجب نمود تا در بهترین مکان‌ها وقوف نمایند و به درگاه او دعا کنند تا بهشت را مجدداً در اختیار آن‌ها قرار دهد و آن ساعتی که مردم از عرفه می‌روند یعنی مغرب، ساعتی است که حضرت آدم (علیه السلام) در آن ساعت از خداوند، سخنانی را فرا گرفت و خداوند با رحمت خود، توبه حضرت آدم را پذیرفت؛ چرا که توبه‌پذیر و

روی میز تحریریه

۱. با صفحه جدیدمان دوست باشید!

آن دو صفحه جدید را دیده‌اید که از شماره قبلی به مجله اضافه شد؟! صفحات ۶ و ۷. سر این دو صفحه داستان‌ها داشتیم تا این که سندش را به نام این قسمت زدیم. یک روضه کوتاهی هم در مقدمه همین صفحه، واقع (!) در شماره قبلی نوشتیم که بد نیست پیدایش کنید و بخوانید دوستانی که هر از گاهی برای ما دست نوشته‌هایشان را می‌فرستند، در صورتی که مطلبشان نمره قبولی کسب کند می‌توانند روی چاپ شدن مطلبشان در این صفحات حساب باز کنند.

۲. اسفند دود کنیم تا ضرر نکریم!

چند شمارهای می‌شود که طراح‌های نشریه دارند به فک و فامیل و دوست و آشنایان‌شان سفارش می‌کنند تا به ما ایمیل بزنند و پیامک بفرستند و مثلاً از کار صفحه‌بندی و جلدهای نشریه تعریف کنند! ناخبر آقا! ما گول نمی‌خوریم. ما خودمان یک عمری این کاره بودیم! یک ویلاگی داشتیم، که هر روز برای آدام با تجربه‌ای هستیم ما! کلی Refresh روی ویلاگ می‌زدیم که آمار بازدیدها بالا برود، همچنین برید آقا جان! برید خودتون رو رنگ کنید!

۳. حکایت بعضی‌ها!

ای دل‌مان می‌سوزد! حکایت بعضی‌ها برای خودش داستانی ست‌ها! یعنی تمام صفحات مجله را عالی کار کنی و محتوا و طراحی‌اش را توپ ببندی، جیک‌شان در نمی‌آید. این جور وقت‌ها فقط عین «ه» دو چشم، نگاه‌مان می‌کنند... اما کافی‌ست در یکی از صفحات، یک سوتی‌ای چیزی در برود! تشت رسوایی‌مان را از آسمان هفتم می‌اندازند پائین! ولی باز هم اگر همین دوستان نباشند، ما دق می‌کنیم به سیاست «هدو چشم - تشت!»، خود ادامه بدهید! ما دوست‌تان داریم.

۴. داستان‌های باور نکردنی!

چند نفر از دوستان نشریه، با وجود این که چند ماهی‌ست که بساط مسابقات دیدار را جمع کرده‌ایم، هنوز جوایزشان را از ما طلب دارند. بندگان خدا هم پیگیر بودند. ما هم تلاش کردیم خیلی منطقی برایشان توضیح بدهیم که وضع مالی خیلی قمر در رتیل (!) است و باید دندان روی جگر بگذارند تا یک پولی چیزی برسد. پایش خورد به چیزی و با مخ رفت توی دیوار گاو صندوق! باورش سخت بود، اما دو تا از آن سکه‌های طلایی که برای جوایز شما تهیه کرده بودیم، آن گوشه قایم شده بودند و ما فراموش‌شان کرده بودیم! بعدش همکار ما با چشمانی پر از اشک شادی، از گاو صندوق بیرون آمد و خبر پیدا شدن سکه‌ها را داد که ما را یاد «داستان‌های باور نکردنی» انداخت! حالا آن دو نفری که جایزه‌شان را تحویل نگرفته بودند می‌توانند امیدوار باشند.